بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 9 اسفند 1390.

مرحوم شیخ انصاری در رسائل درباره اینکه مفاد احادیثی که مخالفت عامه را به عنوان مرجّح ذکر کرده است چیست چهار احتمال ذکر کرده است. دو احتمالش را رد می نکند و بحث را روی دو احتمال دیگر متمرکز می کنند. دو احتمالی که رد می کنند یکی اینکه مجرّد تعبّد باشد. و عرف وجه و نکته اش را یا مستقیما یا به جهت تعلیلاتی که در روایات هست درک نمی کند. این وجه را درواقع می توانیم به این معنا باز گردانیم که اینگونه نیست که عرف نفهمد. وجدانا می فهمد و تعلیلاتی در روایات هست که اقتضا می کند که به یک سری نکاتی هست که به هر حال عرف ولو با توجه به روایاتی که وارد شده است درک می کند. یک احتمال دیگر اینکه مراد از احتمال سوم را که قبول نمی کند این است که مراد از مخالفت، صرف موضوعیت داشته باشد. صرف مخالفت با عامه صحیح باشد و مصلحت داشته باشد. ایشان می فرمایند که این احتمال هم درست نیست. ظاهر ادله مرجّحات این است که وجه ترجیح به جنبه های طریقیت بازگشت کند. اینکه هیچ موضوعیت صحیح نیست و روایت ابی بصیر هم صریح در این است که نفس مخالفت خصوصیتی ندارد. می گوید که چون خالفوهم فما هم من الحنیفیه علی شیءٍ. چون اینها از دین به دور هستند با آنها مخالفت کنید. در واقع وجه مخالفت این ذکر شده است. حالا من در مورد این احتمال ابتدا یک نکته ای عرض کنم و این احتمال سومی که مرحوم شیخ ذکر می کند و قبول نمی کند مبتنی بر این است که فان الرشد فی خلافهم، خلاف به معنای مصدری باشد. خالف یخالف مخالفتا و خلافا یکی از مصادر باب مفاعله کلمه خلاف است. این در این روایت اگر این احتمال برود ولی تعبیر دیگری در بعضی روایات دیگر وارد شده است که به نظر می رسد که مفسّر مراد از این روایت باشد. میگوید ما خالف العامه ففیه الرّشاد. نمی گوید الرّشد فی خلافهم که ما بگوییم خلاف دو وجهین است. ما خالف العامه ففیه الرّشاد. می گوید آن چیزی که مخالف عامه است در آن رشاد و هدایت هست. اینجا دیگر کلمه خلاف به کار نرفته است که ما بگوییم نفس مخالفت مطلوبیت دارد. نه آنچیزی که مخالفت عامه هست در آن رشاد هست نه در مخالفت کردن با عامه رشاد باشد. المخالف للعامه فیه المصلحه. الخبر المخالف للعامه

سؤال:

پاسخ: نه بحث این نیست. بحث این است که مخالفت کردن در آن رشاد نیست. آن خبری که مخالف هست رشاد هست.

سؤال:

پاسخ: از آن جهت نمی خواهم اصلا چیز کنم که آیا فرض کنید شما ممکن است حتی فان خلافهم ففیه الرشاد را هم اختصاص دهید در خبرین متعارضین ولی می گوید که نکته اش این است که چون مخالفت کردن با عامه مصلحت دارد شارع این را لحاظ کرده است بر اینکه یکی را بر دیگری ترجیح داده است. یک موقعی هست بحث این است که آیا این تعلیل می شود از آن تعلیل استفاده کرد. به اینکه هر جایی که مخالفت عامه بود آن رشاد، آن وابسته به این است که مخالفت عامه تمام العله است یا جزء العله است. آنها یک بحث هایی دارد که تعمیم از علت استفاده می شود یا خیر. آن یک مراحلی هست که من به آن زاویه دید کاری ندارم که آیا در همه مواردی که مخالفت عامه هست چه روایتی از اهل بیت وارد شده باشد چه نشده باشد هدایت هست یا نیست. فرض کنید که اصلا این تعلیل فقط اختصاص دارد به این مورد و از موردش هم نخواهیم تعدی کنیم. نکته بحث این است که جهتی که یک خبر بر دیگری ترجیح داده شده است به خاطر این است که مخالفت عامه مصلحت دارد؟ طبیعتا جزء العله می شود دیگر. می گوید چون مخالفت عامه مصلحت دارد این سبب می شود که یکی از این دو خبر بر دیگری ترجیح داده شده باشد. بنابراین در جاهای دیگری که هیچ خبری وارد نشده باشد این مخالفت کردن با عامه مرجحیت ایجاد نمی کند. بنابراین بحث من اصلا این است که چ ه چیزی مصلحت دارد. مسبّ مصلحت مخالفت کردن به معنای مصدری است یا المخالف للعامه مصلحت دارد؟

سؤال:

پاسخ: ما یععنی آن چیزی که با عامه مخالف است.

سؤال:

پاسخ: آن چیزی چیست؟ چه چیزی مخالفت می کند؟ خبر مخالفت می کند. مخالف است نه مخالفت کردن. خالفَ یعنی مخالف است. آن چیزی که مخالف است من مخالفت می کنم. ببینید خبر که مخالفت نمی کند من مخالفت می کنم. یک موقعی خالفوهم می گوییم یعنی ای مکلفین شما باید مخالفت کنید. فاین فعلی است فعل شما است. یک موقعی است می گوییم که این خبر مخالف عامه است. این می گوید آن «ما»ی غیر ذوی العقول. آن چیزی که مخالف است آن چیزی که غیر ذوی العقول که نمی تواند مخالفت کند. مخالفت اگر به آن معنای و خالفوهم فما هم من الحنفیه فی شیء باشد به ما نباید نسبت داده شود. باید بگوییم من فرض کنید بگوییم من خالف العامه فهو مهتدی. اگر این باشد بگوییم این باعث هدایت و رشد شخص می شود.

سؤال:

پاسخ: دو چیز است ببینید یک موقعی یک فعلی است که از من سر می زند. مخالفت کردن با عامه. یک موقعی حالتی که در خبر وجود دارد. که این خبر با عامه مخالف است. خالفَ را دو گونه می شو معنا کرد. آن چیزی که مخالف است و

سؤآل:

پاسخ: الآن بحثی که می کردم سر همین بود. بحث ابتدایی که من می خواهم بگویم اینکه آیا مخالفت منشأ ترجیح خبر مخالف بر خبر موافق است یا نفس مخالفت منشأ اعتبار یک خبر و اماره می شود. ما فعلا به این بحث کاری نداریم. فرض کنید اصلا حوزه ترجیح همان جایی که یک خبر مخالف داریم و یک خبر موافق داریم. بحث این است که نکته ترجیح چیست. نکته ترجیح این است که چون مخالفت خوب است حالا این را من بعدا توضیح می دهم که این جزء العله بودن یعنی چه. اینجا اجمالا عرض می کنم. گاهی اوقات می خواهیم بگوییم که چون این خبر ها خودشان طریقفیت ذاتی دارند. نیاز دارد به مکمّل. چون مخالفت خودش رشاد دارد، این مکمل است آن طریقیت ذاتی خبر را که به دلیل تعارض خدشه دار شده است را تقویت می کند بنابراین مرجّح می شود. این معنایش این نیست که نفس مخالفت فی نفسه کافی است برای اینکه هر چیزی که مخالفت عامه باشد را مقدم بدارد. آن بحث را اجازه فرمایید بعدا شاید روشن تر شود.

سؤال:

پاسخ: ببینید بحث این است یک موقعی شما می گویید که مخالفت کردن با عامه مصلحت دارد. یک موقعی می گویید که خبری که مخالف عامه هست مصلحت دارد. این خبری که مخالف عامه هست نه اینکه مخالفت کردن با عامه مصلحت دارد در این خبر مصلحت وجود دارد. اینکه ما نفس مخالفت کردن با عامه را می گفتیم مصلحت دارد به خاطر اینکه خلاف را به معنای مصدری می گرفتیم. در کلمه فان الرشد فی خلافهم ممکن است خلاف به معنای مصدری باشد. آن اجمال دارد. که طبیعتا موضوعیت دارد. کاری نداریم که این معمولا حدیثی که مخالف عامه باشد با واقع تطبیق دارد نمی دانم تقیه مصلحت دارد آن جهات طریقی دیگر کاری نداریم. نفس مخالفت کردن عرض کردم به عنوان ثانوی است. می گوید مخالفت کردن با عامه یک عنوان ثانوی است که منشأ می شود که ولو ذاتا بعضی چیزها هست که ذاتا به خصوص در مستحبات این مطلب هست. ما از روایات استفاده می شود که در بحث لباس شهرت، می گوید الشهره خیرها و شرها فی النار. خب شرش در نار است که خب بله. خیرها فی النار یعنی چه؟ یعنی آن چیزی که ذاتا اگر چیز خوبی است ولی الآن اگر طرف بپوشد انگشت نما می شود این را برو این را برو این یعنی شارع نمی خواهد افراد تظاهر به خوبی داشته باشند. تظاهر به خوبی در جامعه خودش مفاسدی دارد. خدا رحمت کند مرحوم اقا سید مهدی روحانی تعریف می کرد که یک نفر خاستگار آمده بوده می گفت شروع کردند از این دامادشان تعریف کردن و نمی دانم نماز شبش ترک نمی شود و اینها آقای سید مهدی گفتند شما به ما نمی خورید ما انقدر متدیّن نیستیم. حالا گاهی این

سؤال:

پاسخ: نه لباس شهرت نه یک صنف خاص. مراد صنف خاص نیست. شخص خاص. مثال معروفی که هست در روایات ما تحت الهلک بستن اختصاص به نماز هم ندارد کلا مستحب است. حالا یکی تحت الهلک ببندد بیاید بیرون همه نگاه می کنند می گویند این آقا رو برو. بعضی چیزها هست. اینکه به هر حال یک یعنی این خودش مرحوم صاحب وافی همین را اشاره دارد می گوید تحت الهلک بستن ولو در اصل شریعت مستحب است ولی در این شرایط که لباس شهرت می شود جایز نیست.

سؤال:

پاسخ: یکنمونه به شما بگویم. این نمونه از نمونه های خاصی است که عجیب است. مرحوم آقا شیخ علی زاهد رحمه الله علیه خیلی شخص مقید مستحباتی بوده است و اینها. ایشان در یک مجلسی که علما بوده است بعد از غذا چون مستحب است که بعد از نهار آدم دراز بکشد. کنار سفره ایشان دراز می کشد. آقا سید کاظم یزدی گفت اگر من چیز بودم حد می زدم این را توهین تلقی کرده است. هر دو یک نوع افراط و تفریط در قضیه است ولی غرض من این است که یک سری شرایط وجود دارد. اینگونه نیست که در هر شرایطی. بحث لباس شهرت هم این است که گاهی اوقات عنوان های ثانوی ترجیح دارد بر عنوان های اولیه. باید تزاحم ملاکات را دید. گاهی اوقات در یک جا این عنوان ثانوی اصلا اگر قرار باشد یک مستحب بالمره انقدر ترک شود اصلا هیچ

سؤال:

پاسخ: یکی از چیزهایی که چیز بود یک موقعی در مدرسه فیضیه یک طلبه ای بلند شده بود که این نماز نوافل ظهر و عصر اصلا ترک می شود گفتند اگر کل قم نوافل مردم حال ندارند دیگر فیضیه ای که محل طلبه ها هست مناسب نیست ترک شود. حاج آقا گفتند من دیدم که بعضی ها مقید بودند نوافل را می خواندند البته با حذف سوره فکه خیلی طول هم نکشد و امثال اینها. خب این یک نکته ای است که یک روز من رفته بودم نماز حاج آقا. حاج آقا فرموده بودند که من بروم انگار یک طلبه ای چشم حاج آقا را دور دیده بود گفت آق نافله بخوانم پول می دهند و اینها ببینید نماز چقدر طولانی شده است و امثال اینها. دیگر رویش نشده بود آنجا بگوید من را دیده بود گفت.

سؤال:

پاسخ: نه غرض من این نکته است اصلا بحث شهرت را که وارد شدم غرض من این نکته است که گاهی اوقات این بحث ها را می خواهم بگویم یک عناوین ثانویه ای است که می تواند اثر گذار باشد در تغییر حکم. عنوان مخالفت عامه می تواند اثر گذار باشد. به خصوص این حالا یک موقعی این را بحثش را اگر چیز باشد می گویم به نظر من در مستحبات اثر این خیلی بیشتر است. یک شواهدی هست که تأثیر این جور عناوین ثانویه در مستحبات اثرش خیلی بیشتر است و یک نکاتی دارد که یک موقعی شد عرض خواهم کرد.

سؤال:

پاسخ: نه همیشه سیاست القای خلاف نبوده است. یعنی بعضی وقت ها زمینه، زمینه تقیه بوده است و بعضی وقت ها زمان تا زمان فرق داشته است. گاهی اوقات به هر حال یک زمانی ائمه می خواستند شناخته نشوند یک زمان می خواستند نه، یعنی فرق است بین سیاست درون گروهی و سیاست کل جامعه اسلامی.

سؤال:

پاسخ: آنها مشهور بوده است مذهب عامه در آن زمینه ها و نیازی به تقیه نبوده است.

آن نکته ای که می خواهم عرض کنم این است که در واقع ولو این احتمال وجود دارد که نفس خالفت با عامه کردن عنوان ثانوی باشد که اثر گذار در حکم باشد منشأ ترجیح یک خبر بر خبر دیگر باشد کأنه این دو خبر که هر دو شرایط حجیت را دارا هستند حالا با هم دیگر تعارض کردند یک جهت نفسی را در نظر می گیرد برای ترجیح یک خبر بر خبر دیگر. ممکن است یک شیئی ذاتا انقدر برای شارع اهمیت نداشته باشد انقدر مهم نباشد که حکم را تغییر بدهد ولی نسبت به خبرین متعارضین بتواند احکام را تغییر بدهد. این احتمال ذاتا وجود دارد ولی دلیل اثباتی ما برای آن نداریم. آن دلیل اثباتی اش فان الرشد فی خلافهم است خود عبارت مجمل است و ما خالف العامه ففیه الرشاد مبیّن هست حالا چه ما بگوییم که این دلیل مبیّن رفع اجمال از آن دلیل می کند یا نمی کند که آن بحث است که اگر یک دلیل مجمل باشد یک دلیل دیگر مبیّن، رفع اجمال می کند یا نمی کند، به هر حال با توجّه به اجمال آن دلیل ما نمی توانیم به آن دلیل تمسک کنیم بگوییم نفس مخالفت کردن با عامه موضوعیت دارد و مطلوبیت دارد. من تصور می کنم که گر کسی اینها را کنار هم قرار دهد به نظرش می رسد که مفاد اینها یکی است. بحث رفع اجمال یک بحثی هست که ما با اصول لفظی بگوییم که برای اینکه تخصیص نخورد و معارضه نشود یک سری با قواعد لفظی بخواهیم بگوییم که رفع اجمال می کند آن بحث هایی دارد که قبلا کردیم. ولی نه ما می خواهیم بگوییم که ظاهر این تعبیرات این است که این روایت های مختلف یک چیز را می خواهند بگویند. عرف که آن خبر ها را می بیند فان الرشد فی خلافهم را احساس می کند که ظهورش این است که رشد فی مخالفهم در جهت مخالف آنها قرار دارد بنابراین این مطلب احتمال سومی که مرحوم شیخ رد می کنند همین جور است که ایشان می گوید.

سؤال:

پاسخ: این اصلا بحث این نیست که عناوین ظهور در عامه دارد یا ندارد. مخالفت عامه را نگفته است. مخالف عامه گفته است که درست نیست. مخالف عامه فرق دارد با مخالفت عامه. یا مخالفت کردن با عامه نگفته است که مصلحت دارد. مخالف عامه ذو مصلحت است. مخالف عامه ذو مصلحت بودنش در این نخوابیده است که به خاطر اینکه مخالفت کرده اند نه مصبّ مصلحت خود آن حدیث است.

سؤال:

پاسخ: نه آن اجمال دارد. خلاف دو معنا دارد. خلاف یعنی در جهت مخالف. خلاف می گوییم مثلا این خلاف عامه است. این خلاف عامه است خلاف گاهی اوقات به نحو اسمی است گاهی اوقات به نحو مصدری است. خلاف اجمال دارد. بلکه خلاف معمولا به معنای اسمی است. خلاف به معنای مخالفت کردن. خلاف یعنی جهت مخالف. فان الرشد فی خلافهم یعنی فی جهت المخالف.

سؤال:

پاسخ: ایشان می گویند عناوین ظهور در موضوعیت دارند اگر خلاف به معنای مخالفت کردن بود ظاهرش این است که خودش موضوعیت دارد.

سؤال:

پاسخ: نه می گویم خلاف اصلا مخالفت کردن نیست. اگر مخالفت کردن باشد عیب ندارد. ما می گوییم ظاهرش موضوعیت است. ولی بحث این است که مخالفت کردن نیست. جهت مخالفش هدایت کردن است. آن دیگر به آن بحث ها ارتباط ندارد.

سؤال:

پاسخ: آنها یک بحث هایی هست. آن چیز هست که آیا می توانیم آنها را قرینه قرار دهیم که مخالفت کردن را از جنبه موضوعیت طریقیت مبتلا کنیم آن حالا ان قلت و قلت دارد. آنها خیلی عمده بحث این است که اصلا به آنجاها نمی رسد بحث و به آن مراحل کشیده نمی شود که خلاف به معنای مخالفت کردن باشد. یک نکته ای اینجا من عرض کنم ما این روایت ابی بصیر را دیروز مطرح کردیم این بود که ما انتم، روایت ابی بصیر که از جهت ما سندی معتبر است.

عن أبي بصير، عن أبي عبد اللّه عليه السّلام قال: ما أنتم و اللّه على شي‌ء ممّا هم فيه و لا هم على شي‌ء ممّا أنتم فيه، فخالفوهم فما هم من الحنفية على شي‌ء.

ما اینجوری معنا می کردیم این اشکال را مطرح کردیم که این که مسلم است که بسیاری از احکامی که در فقه عامه است احکام صحیحی است. اینکه می گوید فما هم من الحنیفیه فی شیء یعنی چه؟ ما معنا می کردیم که به قرینه این قرینه خارجی که مسلما مقدار زیادی از احکام اینها مطابق واقع است، مقسم در این روایت موارد غیر ضروری است. مواردی که مورد اختلاف هست حالا یا به جهت تعارض مورد اختلاف است یا به جهت دیگر به هر حال مقسم احکام غیر ضروری و غیر مسلمات را متعرض شده است. یک معنای دیگری می شود در مورد این روایت مطرح کرد. بگوییم که این ناظر به حکم غالبی است. می خواهد بگوید که غالب موارد احکام اینها مخالف واقع است. و آقای حائری روایت اینگونه معنا کرده است و چون روایت را اینگونه معنا کرده است این را از مؤیدات این احتمال قرار داده است که علت ترجیح مخالفت عامه، غلبه مصادفت باطل در حدیث مخالف عامه است. یک معنای سومی در فرمایش حاج آقا رضا همدانی من دیدم به نظرم این هم معنای خوبی است. از این معانی هر سه را یک نوع تصرف در ظاهر بدوی روایت هست نه اینکه هیچ کدامش تصرف نیست. هر سه معنایی که ما اینجا می خواهیم ذکر کنیم، چرا حکم را حمل به غالب کنیم؟ فما هم من الحنیفیه علی شیء غالبا چه آن چوری ما بگوییم مقسم موارد غیر ضروری و غیر مسلّمات است، چه حالا معنایی که مرحوم حاج آقا رضا همدانی عرض می کنند. کلام حاج آقا رضا با یک مقدار تغییر که من عرض می کنم. ایشان می فرماید که این روایت نمی خواهد بیان کند که تصادفا هیچ یک از احکام اینها مطابق واقع در نیامده است. بحث این است نفس گفتار عامه طریقیت به واقع ندارد. اینها راه و روششان یک راه و روش درستی نیست که آن مسیر ما را بخواهد به واقع برساند. بنابر این این در واقع این روایت در مقام نهی از تبعیت عامه است. می گوید چون سنی ها گفته اند ما هم به دنبال آنها برویم. در واقع خالفوهم را ایشان اینگونه معنا می کند. لا تتبعوهم. یعنی پیروی از آنها نکنید. یعنی به مجرّد اینکه فلان مطلب را یک فقیه سنی مطرح کرده است این کأن لم یکن. این هیچی. بودن و نبودن قول عامه یکسان است. خالفوهم یعنی آنها را به آنها ترتیب اثر ندهید. مخالفت کردن با آنها یعنی آنها را اصلا به حساب نیاورید.

سؤال:

پاسخ: بله به حساب می آوردند. ما روایتی داریم در کافی وارد شده است روایت عجیبی هم هست. می گوید که امام باقر علیه السلام این نقش را ایفا می کرد که برای مردم حلال و حرام را مطرح می کرد مناسک حج را تبیین کرد تا جایی که شیعه بعد از اینکه شیعه محتاج عامه بود و به عامه مراجعه می کرد بعد از امام باقر علیه السلام دیگر عامه می آمدند پیش امام باقر. در کافی هست بیّن مناسکمهم به نظرم تعبیرش این است. در کافی چیزی که هست که خیلی مهم است که به هر حال یعنی به طور طبیعی است وقتی اشخاص نیاز به یک حکم فقهی دارند. وقتی یک فقیه اهل بیت وجود نداشته باشد خب حلالهم و حرامهم را بزنید. حالا من روایتش را پیدا می کنم فردا متنش را خدمتتان عرض می کنم.

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَخْبِرْنِي بِدَعَائِمِ الْإِسْلَامِ الَّتِي لَا يَسَعُ أَحَداً التَّقْصِيرُ

اولش آن است. از این جا شروع می شود بعد در ادامه

وَ كَانَتِ الشِّيعَةُ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ أَبُو جَعْفَرٍ وَ هُمْ لَا يَعْرِفُونَ مَنَاسِكَ حَجِّهِمْ وَ حَلَالَهُمْ وَ حَرَامَهُمْ حَتَّى كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ فَفَتَحَ لَهُمْ وَ بَيَّنَ لَهُمْ مَنَاسِكَ حَجِّهِمْ وَ حَلَالَهُمْ وَ حَرَامَهُمْ حَتَّى صَارَ النَّاسُ يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا كَانُوا يَحْتَاجُونَ إِلَى النَّاسِ

یعنی ببینید به دلیل احتیاجی که اینها داشند هنوز ریشه های مراجعه به عامه در میان شیعه هم بوده است. امام علیه السلام می خواهد این ریشه ها را بخشکاند. به خصوص من تصور می کنم عامه ای که زمان امام صادق بودند اهل رأی بودند اینها بیشتر دور شده بودند از آن واقعیات نسبت به قبلی ها که اهل حدیث بودند و امثال اینها. در واقع اینها خیلی ائمه علیهم السلام تکیه داشتند که این رأی و قیاس هایی که شما انجام می دهید بیشتر از اینکه شما را از واقع دور کند به واقع نزدیک می کند.

سؤآل:

پاسخ: می گویم مراد این نکته را هم بگویم که ظاهر مخالفت این است که مخالفت کردن با عامه مصلحت دارد. ولی یک نوع تأویلی که اینجا هست این مخالفت کردن یعنی مخالفت کردن با روش های آنها در واقع. به این معنا که آن فتوا را انسان مستند قرار ندهد ولو اینکه با یک اصل دیگری شرعی همان فتوا را نتیجه بگیرد با اصاله البرائه به آن نتیجه برسد. به آن کاری نداریم فرض کنید که آن می گوید که واجب نیست نه چون ابو حنیفه گفته است که واجب نیست پس واجب نیست. غیر اصاله البرائه کأنه آن را کنار بگذارید هیچ و پوچ در نظر بگیرید مخالفت کنید یعنی خودتان راه را ادامه بدهید.

سؤآل:

پاسخ: حالا آن هم ممکن است. گاهی اوقات هم می رفتند می گوید قبل از اینکه به آنها احتیاج داشتند، این تعبیراتی است که

سؤال:

پاسخ: نه اصل حنیفیه مال شرایع است. حنیفیه آن مثال های اولیه اش آن ناخن گرفتن و آن چیزهایی که از حضرت ابراهیم رسیده است شرایع است. بعد توسعه پیدا کرده است.

حنیف که یعنی حضرت ابراهیم. حنیفیه آن مصداق های اولیه اش شریعت های خاصه هست که از حضرت ابراهیم رسیده است و مراد از حنیفیه یک معنای عام تر است یعنی شریعت دست نخورده شریعت ناب. این در واقع به این معنا است آنهایی که دچار تحریفات

می خواهد بگوید که این از اسلام دست نخورده چیزی در اختیار اینها نیست. نه آن ظاهر بدوی

نه من عرض کردم تمام این تفسیر هایی که می خواهیم بکنیم یک دست کاری وجود دارد. من تصورم این است که آن معنایی که من عرض می کردم از همه این معنا ها روشن تر است که این ناظر به موارد غیر ضروری است. که می گوید در موارد غیر ضروری غالبا اینها مخالف واقع هستند.

خیلی به واژه ها فعلا من چیز ندارم تعبیر واژه ها را خیلی چیز کنیم. به نظر من تعبیر مبالغه هم مانعی ندارد. مبالغه یکی از صنایع ادبی است. اینجور نیست که مبالغه را در جایگاه خودش. یعنی یک کسی که زیبا باشد انسان تعبیر مبالغه آمیز در موردش به کار ببرد درست است. ولی یک کسی که زشت است بخواهیم تعبیر مبالغه آمیز به کار ببریم چیزی است که فرض کنید این شعر معروف فردوسی که در وصف افراسیاب تعبیر می کند. می گوید شود کوه آهن چو دریای آب اگر بشنود نام افراسیاب. خب ولو خالی بندی ادبی است به یک معنا ولی در مقام تفهیم ابهّت و شجاعت و جذبه ای که او داشته است. بند دل افراد پاره می شده است. دل که بندی ندارد. اینها یک نوع ظهره اش ترکید. اینها شیوه های بیانی خاصی است. حالا اسمش را مبالغه می گذارید خیلی مهم نیست.

سؤآل:

پاسخ: اشکال ندارد معنایش همین است. چون غالب المصادفه است یعنی می خواهم بگویم که ترکیبی از دو وجهی که اینجا وجود دارد شاید اولا باشد که هم ما بگوییم که این ناظر به احکام غیر ضروری و غیر مسلمات است و آن هم نه اینکه اصلا در احکام غیر ضروری هم مطابقت تصادفی نداشته باشد. نه، می خواهد بگوید که چون راههایی که اینها می پیماند نادرست است غالبا به واقع نمی رسد.

سؤال:

پاسخ: آخه یک بحث این است که آیا موارد جمع عرفی چه مقدار است. جمع تبرعی را می گیرد یا نمی گیرد امثال اینها آن یک بحثی است هر چه می خواهیم بگوییم. ولی این ربطی به بحث ما ظاهرا ندارد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد